



آمریکایی صحبت کردن شمس و مولانا!

برای ارزیابی دقیق‌تر شاید بد نباشد نظر بعضی مخاطبان غیرایرانی و غیرفارسی‌زبان را هم در مورد کتاب «ملت عشق» بدانیم. این کار زیاد سخت نیست و کافی است شما سری به شبکه اجتماعی گودریدز بزنید که شبکه اجتماعی کتابخوانان است. در قسمت جست‌وجو، نام ملت عشق را جست‌وجو کنید. انبوه نظراتی که درباره نسخه‌ها و زبان‌های مختلف این کتاب داده شده برایتان لیست می‌شود. این نظر یکی از مخاطبان انگلیسی‌زبان کتاب است که به نام کاربری Buruc ثبت شده است:

«این اولین تجربه من از خواندن آثار الیف شافاک بود. تنها امیدواری که دارم این است که همه رمان‌های او این‌گونه نباشد. من تا حدی این رمان را ضعیف می‌دانم و توصیف می‌کنم. این کتاب مانند هر رمان و اثر دیگر غربی و آمریکایی است که شرق را موضوع نوشتن خود قرار داده است. اما اجازه بدهید و صبر کنید... الیف شافاک ترک است؛ غربی نیست؟! درست است؟ دقیقاً! من فکر می‌کنم آنچه نویسنده سعی کرده با این رمان انجام دهد و متأسفانه ناکام هم مانده این است که هدفش نشان دادن گنجی از معنویت‌گرایی شرق به خواننده آمریکایی و غربی است. این وسط اما آنچه اتفاق می‌افتد این است که رمان به شکلی عجیب و غریب تبدیل می‌شود؛ چیزی به وجود آمده و حاصل شده که کاملاً با زبان سازگار نیست. شمس و مولانا آمریکایی صحبت می‌کنند و عزیز قطعاً اسکا تلندی نیست.»

«سؤال این است که آیا زبان شافاک بیش از حد آمریکایی شده است؟ او این اثر را به انگلیسی نوشت؟! بنابراین آیا او برای یک خواننده اصیل آمریکایی می‌نویسد؟ آیا او بین خصومت آمریکایی و ملیت ترک گیر کرده است؟ منشأ مساله هر چه که باشد اما این هراس و ترس را برای من به‌وجود آورده که نکند داستان را سطحی، ضعیف و بریده بریده ببینم و بخوانم. کتاب مسامحتاً مانند راهنمای ساختگی برای مولانا خوانده می‌شود. او سعی می‌کند با روایت‌های درون کتاب، روایت‌های موازی و صداهای متعدد داستانی، یک ساختار داستانی اصیل ایجاد کند اما همه چیز ساده‌انگارانه و سطحی فاقد ظرافت ادبی است. من می‌دانم که این یک بررسی و نقد نسبتاً تند است اما از این رمان ناامید شده‌ام. هنوز هم قبل از این‌که از خواندن دیگر آثار شافاک منصرف شوم، باید مطمئن شوم تا آثار دیگری از او بخوانم.»



اگر نکته‌ای می‌خواهید اضافه کنید بفرمایید.

اگر از دید ادبی به داستان ملت عشق نگاه کنیم تم اصلی رمان «خیانت» است نه عشق. «الا» با خواندن داستان «چهل قاعده عشق» به نویسنده و البته شمس و مولوی که شخصیت‌های داستانی او هستند علاقه‌مند می‌شود و این علاقه مرهمی است برای بحران چهل سالگی و ملال او به عنوان زن و مادری خانه‌نشین. هرچند نویسنده تلاش می‌کند اهمیت عشق را نشان دهد اما این کار عمدتاً از طریق گزین‌گویی‌ها و نقل قول‌ها انجام می‌شود و در متن داستان اتفاق نمی‌افتد. باید توجه داشت که مخاطبانی مانند «الا» در ایران کم نیستند و البته که آثار مولوی و گفتمان عرفان پاسخی برای بحران میان‌سالی یا ملالت و روزمرگی ندارد. بازشناسی و جلب توجه به میراث عرفانی هم از نظر فرهنگی و هم از نظر ادبی و حتی سیاسی ارزشمند است؛ ممکن است همه از ابعاد عرفانی ماجرا سردرگم شوند اما با این کلام و آیین قربانی در دل احساس می‌کنند و همین احساس تعلق حالشان را بهتر می‌کند.

گذشته از تأثیر تبلیغات، محبوب شدن این کتاب باید از جنبه‌های جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه بررسی شود، اگر مردم به کتابی اقبال نشان می‌دهند حتماً نیازی را برطرف می‌کند که مشابه آن را در منابع بومی و فارسی نیافته‌اند. آخرین نکته این که محبوبیت و توجه بیش از حدی که به این کتاب و کتاب‌های مشابه می‌شود بیشتر از داستان‌های پیچیده نشر و تبلیغات آن برمی‌آید و نباید آن را گردن کم‌کاری متخصصان ادبیات و عرفان انداخت.

و صاحب سبکی است گرچه شافاک هم قصه‌گوی خوبی است و ادعای دیگری هم ندارد.

به نظر من برخورد ما فارسی‌زبانان با ملت عشق از آن یک کتاب بازاری ساخته است و این شاید واکنشی است به گفتمان خیلی جدی و رسمی ادبیات و عرفان در دهه ۷۰ و قبل‌تر. در آن دوران شما نمی‌توانستید به سادگی چیزی در باب شمس و مولوی بگویید یا بنویسید مگر آنکه شرح مثنوی شریف و سزنی و بحر در کوزه و مولوی چه می‌گوید؟ و... را خوانده بودید، حالا همان مخاطب ناگهان با مولوی‌ای مواجه می‌شود که به او نزدیک‌تر است و مسیر تحول شخصیتش به جای کتاب‌های قطور و پیچیده از داستانی ملموس و ساده می‌گذرد. اقبال به این کتاب واکنشی قابل پیش‌بینی است اما حواشی آن - به‌خصوص در زبان فارسی - مانند ترجمه‌های متعدد، بازخوانی‌ها و حتی گروه‌هایی که چله می‌گرفتند با این کتاب (بدین صورت که هر روز در یک گروه مجازی یکی از چهل قاعده ارسال می‌شود و شما باید آن روز با آن قاعده زندگی کنید و...) این نوع رفتارها به بازاری و زرد جلوه دادن این کتاب دامن زد و گرنه خود کتاب رمانی متوسط و خوشخوان است.

شخصاً افرادی را می‌شناسم که با خواندن این کتاب (یا کتاب‌های مشابه) تشویق شده‌اند سراغ مثنوی یا غزلیات شمس و حتی مقالات شمس بروند و در یکی دو کلاس و درس گفتار شرکت کنند غالباً بعد از مدتی دلسرد می‌شوند و دست می‌کشند چون متون اصلی به سادگی رمان نیستند و کمی ممارست می‌طلبند.



مثال پله‌پله تا ملاقات خدا از زرین کوب (زرین کوب بی‌بیاتی داشت) یا در میان شرق‌شناسان آثار آنه ماری حتی قمار عاشقانه عبدالکریم

بده که متخصص عرفان

ت و می‌خواهد مولوی
نشجوی ادبیات با
ش مطالبی در باب
پلسوف نمی‌شوم،
س نمی‌شود. بحث
و روایی شخصیت و
مطرح بوده و به‌خصوص
یادامی که در سطح عمومی
صصی را نداشته باشند هیچ
ر منابع اصلی بهره ببرد (مانند
کیمیا خاتون سعیده قدس) اما
نی و روایی داشته باشد و تا حد

با رمان‌های درجه یک هم اختلافاتی
فارسی ترجمه شده کافی است آثار
ن تقریباً بیشتر آثار او و برخی چندبار
ایسه کنیم؛ پاموک نویسنده جدی